



سکه‌ای یکتا و بی‌همتا از دژ الموت

— لااله الا الله — محمدرسول الله — محمدبن بزرگ‌امید
ضرب هذالدنیر بکری الدیلم سنه خمس و خمسين و خمسمائة
علی ولی الله — المصطفی لدین الله — نزار
صلواة الله علیه وعلی احفاده الاکرمین وائمة الطاهرین

این عبارت روی و پشت سکه ایست زیبا و زرین و کوچک از محمدبن بزرگ امید که در کرسی دیلم در سال ۵۵۵ هجری ضرب شده و نه تنها همانندی از آن در دنیا در هیچیک از موزه‌های بزرگ و مجموعه‌های شخصی نیست، بلکه بطوریکه خواهیم دید از نظر تاریخی و از آنجاکه بازگوکننده اختلافات مذهبی و حوادث سیاسی قرن ششم هجری در ایران است، دارای اهمیت فراوان می‌باشد.

برای اینکه صاحب سکه، محمدبن بزرگ امید را بشناسیم باید بقرن دوم هجری به زمان امام جعفر صادق علیه السلام (امامت ۱۱۳ — ۱۴۸ هجری) بازگردیم و حوادث مذهبی کشورهای اسلامی را تا قرن ششم باختصار مرور کنیم :

حضرت صادق علیه السلام نص امامت بر فرزند ارشد خود اسمعیل فرمود اما اسمعیل در زمان حیات پدر درگذشت و امام نص را از او بی‌رادرش حضرت موسی کاظم (امامت ۱۴۸ — ۱۸۳ هجری) منتقل فرمود اما گروهی از پیروان رجوع نص امامت بنفقری و بداء را ممکن ندانستند و حتی منکر مرگ اسمعیل شده و میگفتند که او برای حفظ جان از گزند دشمنان به تقیه روی آورده است . بهر حال او را امام هفتم خوانده و برای فرزندش محمد بدعوت خفیه پرداختند و او را «اول الکف و الاستتار» نامیدند و اعضای جدید اسمعیلی را با تشریفهای خاص و مخفیانه بجمع خود می‌آوردند و آنانرا وادار بسوگند می‌کردند که هرگز تعالیم اسمعیلی و پیروی خود را از این گروه افشانند. فرزند محمد مکتوم «عبدالله الرضا» و فرزند او «احمد الوفی» و فرزند او «الحسین التقی» است و این سه تن «ائمه مستورون» نامیده میشوند. ابو محمد عبیدالله مهدی نخستین خلیفه فاطمی مصر فرزند عبدالله و نوه «الحسین التقی» سومین امام مستور است. وی در سنه ۲۵۹ هجری متولد و در چهارم ربیع الثانی ۲۹۷ در ۳۸ سالگی در مصر

* آقای جیراغلی اعظمی سنگری از سکشناسان بنام .

قیام نموده و در مقابل خلیفه عباسی بغداد (ابوالفضل جعفرالمقتدر بالله ۲۹۵ - ۳۲۰) خود را مهدی، خلیفه بر حق و امیرالمؤمنین خواند و خلافت دوپست و هفتاد ساله فاطمی مصر را بنیاد نهاد.

با این تحول مذهب اسمعیلی اعتباری فراوان یافت و داعیان آن در سراسر بلاد اسلامی پراکنده شده بدعوت و ارشاد پرداختند.

ابومحمد عبیدالله المهدی در ۱۴ ربیع الاول ۳۲۲ هجری درگذشت و پس از او جانشینانش به بسط قلمرو فاطمی همت گماردند، بطوریکه در زمان العزیز پنجمین خلیفه فاطمی (۳۶۵-۳۸۶ هجری) قسمت بزرگی از شمال آفریقا و شام و حلب جزء متصرفات فاطمی بود که در یکسوی آن سواحل مراکش و سوی دیگر بادیة الشام و نهرالعاصی قرار داشت. گرچه بحث و گفتگو درباره مسائلی مانند «کتمان» یا «افشا»ی حقائق باطنی که نام دیگر اسمعیلیه است، گاهی باعث اختلاف شدید و مشاجرات عمیق میگردد، دولت فاطمی همچنان در راه تعالی بود تا حدیکه در زمان خلافت طولانی هشتمین خلیفه این خاندان یعنی ابوتمیم معدالمستنصر (۴۲۷ - ۴۸۷ هجری) دولت فاطمی به آخرین نقطه اوج و قدرت رسید. اما پس از آن بطوریکه خواهیم دید نفاق و شقاقی عظیم بدان راه یافت و زوالی سریع گریبانگیر آن گردید.

ظهور حسن صباح (حکومت بر الموت رجب ۴۸۳ تا ۶ ربیع الثانی ۵۱۸)

اما نهضت اسمعیلی در سرزمینهای سلاجقه، بخصوص در ارتفاعات و شهرهای بزرگی چون ری، همچنان رو به پیشرفت بود و داعیانی بدعوت اشتغال داشتند. حسن در شهر قم در حدود سال ۴۵۰ هجری در خانواده‌ای اثناعشری تولد یافت. پدرش را که از کوفه به قم آمده بود برخی یمنی میدانند و گروهی نیز از اعیان شاهان حمیری عربستان جنوبی دانسته شجره او را چنین ذکر کرده‌اند:

محمد الصباح بن یوسف الحمیری - الحسین - جعفر - محمد - علی - الصباح - حسن. حسن کودک بود که پدرش خانواده را بری آورد. داستانی از کودکی حسن و دوستانش عمر خیام و نظام‌الملک وزیر ملک‌شاه در مکتب نیشابور، نقل میکنند که بعضی از محققین آنرا افسانه پنداشته‌اند.

حسن در ری به تحصیلات دینی روی آورد و در این شهر بود که داعیان اسمعیلی را ملاقات و به تعلیمات آنان علاقمند گردید. حسن خودگوید «از ایام صبی و زمان هفت سالگی مرا محبت انواع علوم بوده است و خواستمی که عالمی متدین باشم و تا هفده سالگی جوینان و پویان دانش بودم و مذهب آبای خویش اثنی عشری داشتم ... در ری ... شخصی «امیره ضراب»، نام دیدم، بر عقیدت خلفای فاطمی مصر، احیانا فائده‌ای فرمودی چنانکه دیگران پیش از او ... امیره ضراب مردی نیکو اخلاق بود ... و ما را در مفاوضات با یکدیگر مناظره و مباحثه رفت ...»

حسن پس از جدائی از این مری همچنان کتابهای اسمعیلیان را میخواند تا اینکه میگوید:

«... با خویشتن اندیشیدم که همانا این مذهب حق است ...» معلم اسمعیلی دیگر

بنام «بونجم سراج» تعلیمات حسن را کامل کرد و یکی از داعیان که از طرف عبدالملک بن عطاش، رئیس مشهور اسمعیلیان در غرب ایران و عراق، اجازه دعوت داشت، عهد بیعت برای المستنصر خلیفه فاطمی مصر از او برگرفت. اندکی بعد در رمضان ۴۶۴ ابن عطاش خود بری آمد و حسن را ملاقات و با ودستور داد بمصر مرکز دعوت اسمعیلیان شود و به پیشگاه خلیفه بار یابد.

بدنبال اختلاف با حاکم ری که او را متهم به کمک به عمال خلفای مصر میکرد، حسن در سال ۴۶۹ باصفهان رفت، سپس به آذربایجان و میافارقین شد. از آنجا نیز بعلت تبلیغ مذهب امامیه، رانده شده به دمشق رسید و چون راه خشکی بعلت جنگ بسته بود به بیروت رفت و با کشتی عازم مصر شد و در ۱۸ صفر ۴۷۱ به قاهره مقر فاطمیان رسید و مورد استقبال دربار فاطمی قرار گرفت اما در تواریخ ذکر از ملاقات او با خلیفه نیامده است.

حسن سه سال در مصر بماند. در این هنگام کار اختلاف بین هواخواهان دو فرزند المستنصر یعنی «نزار» و «مستعلی» بالا گرفته بود. حسن جانب نزار را گرفت و با «امیر الجیوش بدر الجمالی» که مردی خودکامه و طرفدار مستعلی بود در افتاد و به شمال آفریقا تبعید گردید. کشتی حامل او در راه شکست و این امر نجات او را سبب گردید و از راه شام و حلب به بغداد و ری و اصفهان بازگشت و سپس برای دعوت بمدت نه سال به مسافرتها طولانی در داخل ایران دست زد و آنگاه از طرف عبدالملک بن عطاش بعنوان داعی دیلم برگزیده شد و بر آن گردید که مردم سلحشور آن دیار را که سابقه تشیع داشتند با خود یار کند و چون عمال دولت سلجوقی در تعقیب او بودند در پی یافتن مأمنی برای خود بود تا اینکه به قزوین رسید. در اینجا بود که متوجه «دژ الموت» گردید که بوسیله یکی از شهریاران دیلمی ساخته شده و باین نام خوانده شده بود.

قلعه الموت بر فراز صخره ای بلند و صعب العبور قرار داشت و در این زمان شخصی علوی بنام مهدی آنرا در اختیار داشت. حسن داعیانی از دامغان و قزوین به قلعه فرستاد و گروهی از دژداران دعوت او را پذیرا شدند. خود حسن بطور ناشناس با نام «دهخدا» در رجب سال ۴۸۳ به دژ درآمد و پس از چندی با پرداخت سه هزار دینار به مهدی علوی قلعه را ابتیاع و مهدی را روانه ساخت.

تصرف الموت مقدمه گشودن دژهای دیگر از جمله دژ «لمبسر» در سال ۴۹۰ گردید. از الموت بود که حسن و جانشینانش بمدت ۱۷۱ سال بدعوت مردم و مبارزه برضد ترکان سلجوقی و خلفای عباسی ادامه دادند. این دژ که مانند لمبسر در رودبار قزوین واقع است بارها مورد هجوم عساکر سلاجقه و محاصره شدید قرار گرفت اما هیچگاه نتوانستند بدان راه یابند و یا آنرا بکشایند. مرگ المستنصر فاطمی که در ۱۸ ذیحجه ۴۸۷ واقع شد، شاهد اختلاف اسمعیلیان بر سر جانشینی او گردید. حسن و پیروان او در ایران از قبول جانشین او «مستعلی - ابوالقاسم احمد» (۴۸۷ - ۴۹۵) سر باز زدند و اعلام داشتند. وارث حقیقی او پسر بزرگترش «نزار» است که برکنار شده و پس از قیام و چند پیروزی گرفتار آمده و در سال ۴۸۸ با پسران خود در زندان اسکندر بقتل رسیده است. گرچه عده ای از نزاریان مدعی شدند که نزار نمرده بلکه

پنهان شده و سرانجام بنام مهدی ظهور خواهد کرد. در میان اسمعیلیان ایران شایع بود که یکی از نوادگان نزار از مصر مخفیانه به ایران آمده و در الموت پرورش یافته و امامت باو انتقال یافته است.

بهر حال موضوع جانشینی المستنصر باعث شقاق در بین اسمعیلیان ایران و قلمرو مصر گردید و رشته ارتباط آنها از هم گسیخت و کار بدشمنی و کین توزی کشید بطوریکه نزاریان الموت گذشته از خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی، خلفای فاطمی مصر را نیز دشمن میداشتند و از آنان متنفر بودند. برخی از مورخین کشته شدن «افضل امیر الجیوش» خلیفه ابوعلی المنصور الامر (۴۹۵ - ۴۲۵) را به نزاریان ایران نسبت میدهند.

حسن در ششم ربیع الثانی سال ۵۱۸ هجری در واپسین دم، «کیا بزرگ امید الرودباری» را که فاتح دژ لمبسر و فرمانده آن بمدت بیست سال بود بجانشینی برگزید. پس از مرگ بزرگ امید، نوبت دعوت به محمد، فرزند او که سکه موضوع مقاله بنام

اِضْرِب شده است رسید و قاطبه اسمعیلیان بدعوت او گردن نهادند. محمد در سالهای اول، موفق شد قلمرو خود را گسترش دهد و دژی چند راد جهت گیلان و دریای مازندران بر قلاع تحت فرمان الموت بیافزاید. گروهی از دشمنان اسمعیلیان از جمله راشد (۵۱۲ - ۵۱۹) خلیفه مخلوع عباسی که باصفهان آمده بود و در پناه معزالدین ابوشجاع سنجر (۵۱۱ - ۵۵۲) میزیست، بدست فدائیان بقتل رسیدند. دعوت اسمعیلیان بنواحی جدید از جمله گرجستان رسید و حتی علاءالدین حسین جهانسوز غوری (۵۴۴ - ۵۵۶) از داعیان اسمعیلی دعوت کرد برای تبلیغ به غور بیاند (گرچه در زمان جانشینش سیفالدین محمد بن حسین ۵۵۶ - ۵۵۸، در سال ۵۵۷ داعیان غور و پیروانشان قتل عام شدند).

در ایام محمد نفوذ اسمعیلیان بدانجا رسید که سلطان سنجر با وجود سختگیریهایی که در اوایل سلطنت نسبت بآنان رو داشته و بدزهای آنان یورش برده بود، اینک با آنان تاحدی همدستان شد تا آنجا که میگویند چندن از دشمنان آنها را در دستگاه حکومت خود از میان برداشت.

اسمعیلیان، رفته رفته با کاهش درگیریهای خارجی، بامور داخلی خود پرداختند. اکنون دیگر **«حتی ضرابخانه‌ای از آن خود داشتند و بنام خویش سکه میزدند»**.

محمد در سوم ربیع الاول ۵۵۷ هجری درگذشت و جانشینان او بشرح ذیل برالموت فرمان راندند:

— حسن الثانی کورکیابن محمد ۵۵۷ - ۵۶۱

— نورالدین خداوند محمدالثانی بن حسن ۵۶۱ - ۶۰۷

— جلال الدین حسن الثالث بن محمدالثانی ۶۰۷ - ۶۱۸

— علاءالدین محمدالثالث بن حسن الثالث ۶۱۸ - ۶۵۳

— رکن الدین خورشاه بن علاءالدین محمدالثالث ۶۵۳ - ۶۵۴

رکن الدین خورشاه در سال ۶۵۴ بتمهید هولاکو خان مغول (ایلخان ایران از ۶۵۴ تا ۶۶۳) که بزم قلع و قمع اسمعیلیه و تخریب قلاع آنان عازم ایران شده بود از میمون دژ

رودبار بنزد هولاکو که در رودبار اردو زده بود آمد و بدربار قآن کل اعزام شد . در بازگشت از قراقروم در تاریخ ۲۹ شوال ۶۵۴ درجائی درکنار رشته کوههای «جانگای» بقتل رسید و فرمانروائی جانشینان حسن الصباح پایان گرفت . در همان سال لشکریان هولاکو قلعه الموت را تسخیر و «محلات و خانه‌ها را بر آب و آتش انداختند و به جاروب هدم . خاک آن برباد دادند و با اصل مساوی کردند .»



پشت سکه



روی سکه

سکه موضوع مقاله مؤید حوادنی است که شرح آن گذشت . این سکه وجود ضربخانه‌ای را در دستگاه اسمعیلیان بطوریکه مورخین بآن اشاره کرده‌اند تأیید نموده و تصریح میکند که جای ضربخانه در «کرسی دیلم» یعنی خود دژ الموت بوده است . از طرح و نقش نوشته روی و پشت سکه پیداست که گردانندگان ضربخانه از هنر بهره کافی داشته‌اند چه واقعا حیرت‌انگیز است که برسکه‌ای چنین کوچک (باندازه يك ریالی رایج) عباراتی چنان دراز در منتهای زیبائی آورده باشند .

بی‌اعتنائی اسمعیلیان به سلاجقه و خلفای عباسی نیز در این سکه کاملاً هویدا است زیرا برخلاف اصول متداول ضرب سکه در آن روزگاران ، ذکری از آنان برسکه نیست . با اینکه نزار فرزند المستنصر فاطمی در سال ۴۸۷ کشته شد و بعد از آن تاریخ شش تن خلیفه دیگر در مصر بر مسند فاطمی تکیه زدند ، اسمعیلیان ایران هرگز آنان را برسمیت نشناختند و چنانکه می‌بینیم ۶۷ سال پس از مرگ نزار او را همچنان امام بحق و برگزیده خدا دانسته و یاد او را با ذکر نامش برسکه زنده و گرامی میداشتند .

گرچه اسمعیلیان بر اثر مخالفت با خلفای عباسی و سعی در برانداختن مذهب تسنن و تبلیغ تشیع و درگیری با فرمانروایان غیر ایرانی ، ملاحظه خوانده شده‌اند . سکه محمد بن بزرگامید ثابت میکند که آنان تعلق شدیدی به خاندان نبوت داشتند . نام پیامبر خدا و ولی برحق او را زینت سکه نموده و حتی فراموش نمیکردند که در حاشیه سکه بر «احفاد اکرمین و ائمه الطاهرین» درود بفرستند .

مآخذ

- ۱ - تاریخ ایران - تألیف استادان کامبریج
- ۲ - فدائیان اسمعیلی - تألیف برنارد لوویس - ترجمه فریدون بدره‌ای
- ۳ - معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی - للمستشرق زامباور
- ۴ - طبقات سلاطین اسلام - تألیف استانلی ل. پول - ترجمه عباس اقبال
- ۵ - مجموعه مسکوکات نگارنده .